







چیک کلاک فیس



نمیتونن منو بگیرن!



رئیس! مثل اینکه فرار کرد!

پیشبینی میکردم!



خدا حافظ



آهان! ها ها ها ها
وزوزرز



او حتما " این منطه رو خوب میشناسه .



مدتی بعد در کارخانه

پس، اون هیولا فرار
کرد...



اینجا کاری نمیتونیم بکنیم! بریم به کارخانه
به آقای دویون خبر بدیم...

شه شه



صبر کنید! ازدهای
برفها من هستم...



اما مسخره‌اس!

چی گفتی؟



بنام قانون تو توقیف
هستی.

اما! شنیدی رئیس؟



بیاتو...

ترق



اما چطور فهمیدی
رئیس؟

هوم این به حقه
قدیمیه!



دیدی بالاخره منمهم
شریک اونو شناختم...

بایه تیر دو نشون
زدی!



اینهم نقابی که به
صورتم میزدم...



عزیزم، اونجا چه میکنی؟

بله، ازدهای برفها، من
هستم و اونو ثابت میکنم...



نه! نه! نه! باور نمیکنم!



?????



همراه من به دفتر پلیس بیایید...



بسیار خوب، بریم...



خوبه سری به
اون بزنیم...



اما دلائل کافی نیست...

عجب؟ بازم به دستگاه
دیگه...



فهمیدم که هیولا... این
مردنقاب دار، همیشه میدود



وای اشتباه
کردم!

!!!!!!



!!!!!!
لاستیک، من میترسم!

خطری نداره...
مطمئن باش

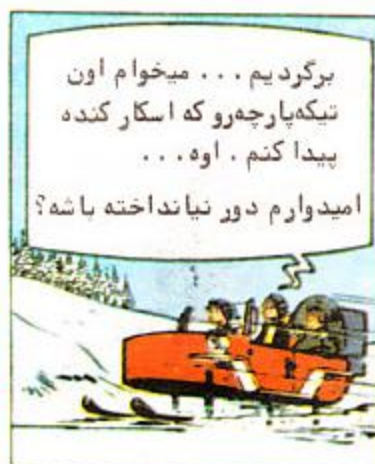
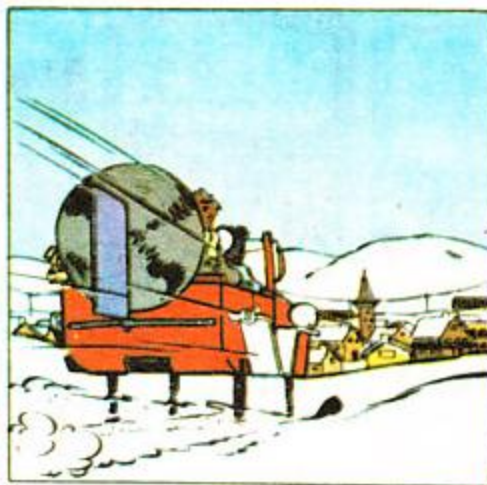


آماده باش!



عالیه







بسیار خوب، گوا این اژدهای
مشهور؟ میخوای ببینمش؟

البته!



چقدر خوشبخت
هستن

یک ربع ساعت بعد ...



الو، رئیس... اونجا بیگناه
هستن؟

مطمئنا، من میدونم!



عزیزم... تردید دارم که
پدر تو متهم باشه... اما
چطور میتونم اونو ثابت
کنم!



من بینی فلای رو در
اطاق پیدا کردم...
بهمین خاطر بجای اون
متهم شدم



پاپا

آه پس توئی!



اینهش



اول باید اعتراف کنم که من هنریشه هستم...
یک هنریشه با احساس، در این اواخر مبلغ
زیادی در بازی رولت باختم و چون بدهکار شده
بودم تصمیم گرفتم از صندوق شرکت برداشت
نمایم، اما متاسفانه باز هم شکست خوردم...

خیلی عجیبه!



بسیار خوب... بله خودم
هستم...

اوه رئیس!



ایتیم دلیلش. اسکار قسمتی از شلوار
اژدها رو کنده است.



وارد عمل شدم...



بعد پنجه‌های آهنی را به تراکتور بستم و
اقسانه اژدهای برفها رو شایع کردم...



بعد تصمیم گرفتم فکر
بلیس رو متوجه مسائل
دیگری کنم تا بنونم
به بانک دستبرد بزنم



چون وقتی با زحمت بسیار در
صندوق را باز کردم، اون خالی
بود...





اژدهای برفها چارناخال

تعیب چارناخال

ستاره ساه چارناخال

میهمان نیمه شب چارناخال